

داستانهایی درباره لقمه حرام



محمد تقی صرفی پور



بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

درباره خوردن، خدا به ما گفته:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُبِينٌ^{۱۶۹}

یعنی ای مردم غذای حلال و پاکیزه زمین را بخورید و از گامهای شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست .

عبادت هفتاد جزء است که بهترین جزء آن طلب روزی حلال است.

هر کس لقمه حلال بخورد، فرشته ای بالای سر او می ایستد و برای او طلب مغفرت می نماید تا زمانی که از خوردن دست بکشد.

هر کس غذای حلال بخورد خداوند قلب او را تا چهل روز نورانی می گرداند

درباره اثار لقمه حرام آمده که انسان را دگرگون می کند و آدمی که لقمه حرام مصرف کرده انقدر در او اثر بد دارد که می تواند پیامبر یا امامی را به قتل برساند همانطور که امام حسین علیه السلام به لشکر عمر سعد فرمود شکم هایتان از حرام پر شده است.

در زمان ما لقمه حرام زیاد شده و افرادی که درآمدشان از حرام است فراوان هستند و این خطر بزرگی برای جامعه اسلامی ما می باشد.

در نهمین فراز دعای امام عصر(عج) چنین می خوانیم: «وطهر بطوننا من الحرام و الشبهه؛ خدایا! اندرون ما را از غذاهای حرام و شبهه ناک پاک کن.»

لقمان در نصیحت به پسرش می گوید: من در راستای طول عمر و سفرهای خود با چهارصد پیامبر(ص) ملاقات کردم، به نصایح و اندرزهای آنها گوش فرا دادم، و از میان آن همه پندهای آنها چهار موعظه را گزینش نمودم، یکی از آنها این است: «هرگاه کنار سفره غذا نشستی، مراقب حلق خود باش که غذای حرام نخوری

پیامبران و امامان(ع) و اولیاء خدا خیلی به مساله غذای حلال اهمیت می دادند و تلاش می کردند همیشه از غذای حرام و حتی شبهه ناک دوری

کنند زیرا می دانستند که با داخل شدن غذای حرام به بدن از معنویات دور میشوند و گرفتار آثار خطرناک لقمه حرام میشوند.

خانواده و لقمه حلال

یکی از مهم ترین وظایف سرپرست خانواده این است که لقمه حلال برای خانواده اش بیاورد تا خانواده از غذای سالم بهره مند بشوند. اما اگر اهمیت ندهد و لقمه مشکوک یا حرام بیاورد مانند این است که به خانواده خود شراب خورانده است

و این خیانت به خانواده است. زیرا وقتی خانواده از لقمه حرام خوردند در روح و روان آنها اثر منفی می گذارد که معلوم نیست این اثر منفی را بتوان از بین برد و شاید آثار آن تا آخر عمر دامن گیر خانواده بشود.

بچه هایی که از لقمه حرامی که بابا آورده بخورند وقتی بزرگ شوند گرگ می شوند و به جان مردم می افتند! یا معتاد می شوند! یا رباخوار! یا جزو اراذل و اوباش! یا جزو مسئولینی که بعد اختلاس می کنند و...

منظور از خوردن غذای حرام یکی از این سه چیز است:

1- پول غذا از راه نامشروع مثل دزدی، قاچاق، کلاهبرداری، رشوه و ربا و گران فروشی، کم فروشی و اختلاس و امثال آن تهیه شده باشد.

2- خود غذا خوردنش حرام باشد مثلاً گوشت گوسفند ذبح نشده را بخورد

3- خمس و زکات پولش را نداده باشد و با پولی که به آن خمس و زکات تعلق گرفته غذا تهیه کند..

یکی از لقمه های حرام لقمه تهیه شده از مال دزدی است.

سرقت یکی از گناهان بزرگ: در سوره مائده ایه 38: السارق والسارقة

فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله

که در این ایه به مجازات بریدن دست دزد و سارق زن و مرد اشاره شده

و اسلام تصرف مال دیگران را حق الناس می داند و گناه بزرگی شمرده

است... پیغمبر (ص) میفرمایند: دزد نمی کند سارق در حالیکه به روز جزا

.. ایمان داشته باشد

اسلام می گوید باید دست کسی که به اموال دیگران دست درازی می

کند بریده شود. باید بعد از سه بار اجرای حد بر سارق، در بار چهارم

اعدام گردد

اگر می بینیم که اختلاس های میلیاردی هست.اگر شاهد دزدی های کوچک و بزرگ هستیم اگر امروز افرادی به بیت المال دست درازی می کنند زیرا احکام اسلام را اجرا نکرده ایم.باید به اسلام برگردیم

باید با اختلاس گران باشدت برخورد شود همانطور که علی (ع)دستور داد با مسول بازار اهواز که اختلاس کرده بود برخورد شدید شود و حتی وقت هر نماز او را تازیانه بزنند .و دهها مورد از برخوردهای سخت حکومت علوی با سارقان و اختلاس گران وغارتگران بیت المال سراغ داریم.

سرقت حدی

الف: سرقت ساده است که موجب حد است

ربودن مخفیانه معادل 5و چهار دهم نخود طلای مسکوک متعلق به غیر با هتک حرز توسط شخص بالغ وعاقل و مختار و غیر مضطر در غیر سال قحطی که مرتکب،پدر مالباخته نباشد.(ماده 198 قانون مجازات اسلامی) موجب حد شده و دست سارق قطع می گردد..

شرائط اجرای حد دزدی

چند چیز است که باید جمع شود تا دست دزد بریده شود که اگر یکی نبود حد اجرا نمیشود

به سن بلوغ رسیده باشد

عاقل باشد

اختیار داشته باشد

آنچه را دزدیده شرعا مال و قابل تملک باشد پس اگر چیزی که مال نیست مثلا طفل آزادی را بدزد حد نمی خورد

چیزی که دزدیده قیمت آن کمتر از ربع مثقال شرعی طلای خالص نباشد
و مثقال شرعی 18 نخود است و ربع آن 4 نخود و نیم میشود

آن مال، مال فرزند یا بنده سارق نباشد

آنچه دزدیده طعام و خوراکی در سال قحط نباشد

هرگاه سربازی از غنائم جنگ که خود در تحصیل آن شرکت داشته

بدزد از حدّ سرقت معاف است

هرگاه شریکی از مال شریک دیگر بدزد و ادّعا کند که آن مال را حقّ و

قسمت خود می پنداشته حد نمی خورد

هرگاه متهم به سرقت پیش از آنکه بر حاکم شرع سرقتش ثابت شود

چیزی را که دزدیده از صاحبش بخرد یا از طریق ارث و مانند آن مالک

شود از حدّ سرقت معاف است

هرگاه متهم ادعا کند که مال را به قصد دزدی نبرده و این احتمال را

درباره او بتوان داد حدّ بر او جاری نمی شود

اگر آن چیزی را که دزدیده از محرّمات باشد حدّ نمیخورد پس دزدیدن

شراب و گوشت خوک و امثال آن موجب حدّ نمیشود

دزدی در جایی شده باشد که داخل شدن به آن بسته به اجازه صاحبش باشد پس دزدی در مسجد و حمام و سایر اماکن عمومی موجب حد نیست.

مال را از حرز آن بدزدد و منظور از حرز جایی است که مال را برای محافظت در آن بگذارند چنانکه حرز جواهر و سیم و زر مثلا صندوق سربسته است و حرز میوه باغ است نه درخت و سارق شخصا مال را از حرز بیرون آورد و نیز شخصا آنرا با خود ببرد پس اگر حرز را بشکند و دیگری مال را بیرون آورده و ببرد بر هیچ یک حدّ نیست زیرا آنکه حرز را شکسته دزدی نکرده و آنکه مال را برده از حرز نبرده و اگر آنکه مال را برده در شکستن حرز هم شرکت داشته فقط حدّ بر او جاری میشود و اگر دونفر یا بیشتر باهم در شکستن حرز و بردن مال شرکت کردند و هریک به اندازه ربع مبالغه طلا برده باشد حدّ میخورد.

دزد مال را بطور پنهانی ببرد بطوری که پس از بردنش بفهمند پس اگر آشکارا و باقهر و غلبه یا غیر آن ببرد حد سرقت بر او جاری نمیشود بلکه اگر با اسلحه باشد حد محارب و گرنه تعزیر میشود

اگر دزد قبل از ثابت شدن سرقتش نزد حاکم شرع، توبه کند حدّش ساقط میشود

برای اثبات دزدی باید دونفر عادل شهادت بدهند یا یک نفر عادل شهادت دهد و صاحب مال نیز قسم بخورد و یا اینکه سارق دو مرتبه اقرار به سرقت خود کند و اگر یک مرتبه اقرار کرد و دیگر حاضر به اقرار نشد مالی را که دزدیده و اقرار کرده از او میگیرند اما حدّش نمیزنند

در اجرا حد سرقت شرط است که صاحب مال قضیه را تعقیب کند و مطالبه ی اجرا حد کند پس اگر صاحب مال پیش از مرافعه و اثبات سرقت آن مال را به سارق ببخشد یا اینکه مالش را بگیرد و از اجرا حد بر او صرف نظر کند حد ساقط میشود

بعضی از فقها فرموده اند هرگاه سرقت با اقرار دومرتبه ی سارق ثابت شود نه از روی یبّنه (شهادت دو عادل) حاکم شرع میتواند دزد را بنا به مصلحتی که میدانند از اجراء حدّ معاف دارد

پس از اجتماع شرائط مزبور حاکم شرع منحصرأ باید حد سرقت را جاری کند و غیر از حاکم شرع کسی حق اجرای حد را ندارد و علاوه بر اجرا حد باید اصلا مال را از دزد بگیرد و به صاحب مال برگرداند و چنانکه تلف شده اگر مثل دارد مثلش و گر نه قیمتش را از دزد گرفته به صاحب مال میدهد....

خانمی می گفت پانصد میلیون جمع کردم دادم دست اقایی باش کار کند همه را برد! و هزاران نفر در کشورمان این گونه هستند مالشان را افرادی شیعه نما بردند

در زمان پیامبر(ص)، دختر ریس قبیله ای دزدی کرد. هرچه واسطه آوردند تا پیامبر(ص) دست دختر را قطع نکند رسول خدا (ص) نپذیرفت و دست دزد را قطع کرد...

قاچاقچی ها اموالشان همه حرام است

سوال: شخصی که قاچاقچی هست و تمام زندگی او از قاچاق مواد مخدر می باشد اگر برای ما غذای نذری آورد آیا می توانیم از آن استفاده کنیم؟ جواب: به هیچ وجه نمیشود از آن غذا استفاده کنید و اگر مجبور به گرفتن شدید باید آن را دور بریزید!... سوال دوم: تکلیف این فرد قاچاقچی برای حلال کردن اموال خود چیست؟ جواب: ایشان باید همه اموال خود را به صاحبانشان اگر می شناسد برگرداند و اگر نمی شناسد باید همه اموال خود را به عنوان رد مظالم به مرجع تقلید خود تحویل دهد و با شغلی حلال زندگی جدیدی را شروع نماید...

کارمند و کارگری که باندازه حقوق کار نمی کند.. مثلا معلم باندازه ساعاتی که باید درس بدهد درس نمی دهد. یا کارمند و کارگر باندازه

ساعاتی که باید کار کند ار نمی کند و باصطلاح کم کاری می کند یا خود را به مریضی می زند اینها لقمه حرام استفاده می کنند....

طلبه ای وقتی شهریه می گرفت بعضی ماهها مقداری از شهریه را پس می آورد و می گفت من چند روز غیبت داشتم و این مقدار از شهریه به من تعلق ندارد...

خانمی بازنشسته دانشگاه پزشکی گفت باید مقداری پول برای ایامی که کار نمی کردم به خزانه برگردانم. دنبال شماره حساب خزانه بود. برایش شماره خزانه رو پیدا کردم و فرستادم..

افرادی هستند فراوان که قرض را پس نمی دهند. به فرمایش امام صادق علیه السلام اینها دزدند...

همچنین افرادی هستند مهریه همسر را نمی پردازند اینها هم به فرمایش امام صادق علیه السلام اینها دزدند...

افرادی هستند کالای دولتی را ازاد می فروشند مانند ارد دولتی یا روغن و برنج و... دولتی. اینها هم مشمول لقمه حرام هستند....

افرادی که بیشتر از سهم خود غذا میگیرند مثلاً در مسجد غذا می دهند
هر نفر یک غذا. اگر بیشتر بگیرد اینهم مشمول لقمه حرام است...

کم فروش ها!

کم فروشی: وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ

الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ

وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ

أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ

! وای بر کم فروشان

آنان که چون از مردم کالایی را با پیمانه و وزن می ستانند، تمام و کامل
می ستانند

و چون برای آنان پیمانه و وزن کنند، کم می دهند

آیا اینان یقین ندارند که حتماً بر انگیخته می شوند ؟

سوره مبارکه مطففین آیه ۴، ۳، ۲، ۱..... حضرت علی علیه السلام

إِذَا طُفِّتِ الْمَكَايِيلُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّقْصِ

هر زمان که مردم کم فروشی کنند، خداوند آنان را به خشکسالی و کم شدن محصول، گرفتار سازد^۲

همانطور که به صراحت در قرآن بیان شده است، کم فروشی عملی حرام است و در نتیجه، مالی که از کم فروشی به دست می آید حرام خواهد بود.

بحار الأنوار، جلد ۹۷، صفحه ۴۵ ...^۲

همه اینها می تواند مصداق هایی از کم فروشی باشد که خداوند متعال به آن وعده عذاب داده است و از گناهان کبیره به حساب می آید.

نکته 1: علاوه بر اینکه خود کم فروشی حرام است، اگر کسی را برای کم فروشی استخدام یا به اصطلاح شرعی اجیر کنند، چنین قراردادی هم باطل و حرام است.

نکته 2: کم فروشی فقط به چیزهایی که پیمانه یا وزن کردنی است اختصاص ندارد بلکه شامل اشیایی که با شمارش، پارچه ای که با متر، یا زمینی که با مترمربع اندازه گیری می کنند نیز می شود.

پرسش : کم فروشی در اسلام چه حکمی دارد و چه سرنوشتی در انتظار
«کم فروشان» است؟

پاسخ : در اسلام «کم فروشی» از گناهان کبیره است و بسیار از آن مذمت
شده است، «قرآن» می فرماید: «وای بر کم فروشان! آنان که وقتی برای
خود چیزی از مردم با پیمانه می گیرند، [حق خود را] به طور کامل
دریافت می دارند؛ ولی هنگامی که برای دیگران پیمانه یا وزن می کنند،
کم می گذارند، آیا گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند، در روزی
...! بزرگ؟».

اقایی می گفت ماهی خریدم چهار کیلو. بعد اوردم خونه وزنش کردم د
ونیم کیلو بود!

فروشنده ای میوه رو همیشه کمتر از وزنش می داد...

اقایی تو شیر اب ریخت...

هرچند آیات «قرآن» در مورد کم فروشی در تجارت و مسائل مالی سخن می گوید؛ ولی این گناه بزرگ، اختصاص به مسائل اقتصادی ندارد و هرکس مسئولیتی داشته باشد و در حوزه مسئولیت خود کم کاری کند، شامل او نیز می شود.

رباخواری!

رباخواری و نزول خواری از گناهان کبیره است... قرآن کریم در این باره می فرماید

[أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا] 1

خداوند بیع را مباح و ربا را حرام نمود.

و نیز می فرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِنْ
[لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ] 2

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و اگر ایمان به او دارید
آنچه از ربا در اختیارتان است رها کنید، اگر چنین نکنید پس با خدا و
رسولش اعلان جنگ کرده اید.

همچنین می فرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
[تُفْلِحُونَ] 3

ای مؤمنان، ربا را چند برابر نخورید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.

و در آیه دیگر می فرماید

[يُمَحِّقُ اللَّهُ الرَّبَّاءَ وَيَرْبِي الصَّدَقَاتِ] 4

خدا ربا را تباه و صدقات را افزون می کند.

امام باقر علیه السلام در مذمت ربا می فرماید

[اَخْبَثُ الْمَكَاسِبِ كَسْبُ الرَّبَّاءِ] 5

بدترین و پلیدترین کسب ها، کسب از طریق رباخواری است.

همچنین می فرماید

[شَرُّ الْكَسْبِ كَسْبُ الرَّبَّاءِ] 6

بدترین نوع کسب، کسب رباخواری است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود

یا علی الربا سَبْعُونَ جُزْءً ايسره مثل ان ینکح الرجل امه یا علی درهم ربا
اعظم عند الله من سبعین زنیه کلها بذات محرم فی بیت الله الحرام

ای علی، ربا هفتاد مرحله دارد، ساده ترین مراحل بدان می ماند که کسی
با مادر خود نکاح کند. ای علی گناه یک درهم ربا در نزد خدا از هفتاد
زنای با محارم در مسجد الحرام بیشتر است

ممکن است کسی فکر کند گناه رباخواری فقط مخصوص رباخوار است،
در صورتی که واقعیت غیر از این است و نه تنها ربا دهنده هم شریک
گناه است، بلکه دلال و رابط و شاهد و نویسنده اسناد نیز در گناه ربا

شریک هستند و اصولاً این ربا دهنده است که باعث رشد ربا و رباخواری می شود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید

لعن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الربا و آكله و بايعه و مُشتریه و
[کاتبه و شاهدیه] 7

رسول خدا، رباخورنده، دهنده، گیرنده و نویسنده و دو شاهد آن را لعنت کرد.

انواع ربا

ربای معامله‌ای

عبارت است از مبادله دو کالای مانند هم با دریافت اضافی مانند یک کیلو گندم با دو کیلو گندم یا یک کیلو به اضافه مبلغی اضافه‌تر.

ربا در معامله در صورتی که توأم با دو شرط زیر باشد حرام است

1- هر دو کالای مورد معامله، یک جنس و یک نوع باشند

2- دو کالای مورد مبادله، کیلی یا وزنی باشند

ربای قرضی

به این صورت است که شخص مالی به دیگری قرض می‌دهد به شرط این که مقداری زیادت‌تر به وی باز گرداند، خواه به صورت صریح شرط کند یا دادن قرض بر مبنای آن باشد.

پی نوشت ها

-1

. بقره / 275 .

-2

. بقره / 278 و 279 .

-3

. آل عمران / 130 .

-4

. بقره / 276 .

-5

. کافی، ج 5، ص 147 .

-6

. کافی، ج 8، ص 89 .

وسائل الشیعه، ج 12، ص 420 .

توضیح دوباره درباره انواع ربا:

ربا در شرع بر دو قسم است»

ربای قرضی: ربای قرضی آن است که کسی مالش را به دیگری قرض دهد و شرط کند که پس از مدتی زیادتر از آنچه داده پس بگیرد، خواه زیادی از خود جنس باشد، مثل اینکه ده تومان بدهد و شرط کند یازده تومان بگیرد؛ یا اینکه زیادی در کار باشد، مثل اینکه ده تومان قرض بدهد و شرط کند که علاوه بر پس دادن ده تومان لباسش را هم بدوزد و همچنین است زیادی نسبت به بهره و منفعت، مثل اینکه ده تومان قرض دهد به شرطی که یک سال مجانی در خانه اش بنشیند و یا اینکه زیادی از قبیل وصف باشد، مثل اینکه ده مثقال طلای نساخته قرض بدهد بعد ده مثقال طلای ساخته پس بگیرد.

ربای در معامله: ربای در معامله آن است که معامله بر یک جنس صورت

بگیرد، یعنی عوض و معوض از یک جنس باشند، مثل اینکه برنج را به برنج بفروشد یا روغن را به روغن و آن جنس هم در داد و ستد کشیدنی یا پیمانه‌ای باشد با زیادی معامله شود، مثل اینکه یک کیلو گندم را به دو کیلو معامله کند. یا یک پیمانه شیر را به دو پیمانه بفروشد. اما ربا در اجناسی که بصورت عددی خرید و فروش می‌شوند مثل گردو و یا تخم‌مرغ، حرام نیست...

ربای حلال

در چند مورد ربا حلال است که عبارتند از:

1- اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد، اشکال ندارد.

2- زن و شوهر دائمی اگر از یکدیگر ربا بگیرند، حرام نیست.

3- پدر و فرزند اگر از یکدیگر ربا بگیرند حرام نیست، لیکن بین مادر و فرزند، مشهور از فقها فرموده اند، ربا و حرام است

تقلب

یکی از انواع لقمه های حرام، مالی که با تقلب بدست بیاید. چه اینکه با مدرک قلابی استخدام شود. چه تقلب در کالا مثلا خرما یا بد را بجای خرما یا خوب بفروشد یا روغن نباتی را بجای روغن حیوانی بفروشد. یا ماشین خراب را بجای ماشین سالم و... بفروشد. و امثال اینها. که پول اینها حرام است

رشوه خواری

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند

[الرّاشي و المُرَتشي و الماشي بَيْنَهُما مَلْعون]1

رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه بین این دو ملعون هستند

امام علی علیه السلام می فرماید

هلاکت و بدبختی کسانی که قبل از شما بودند به دو دلیل بود: رشوه

[خواری و پیروی از باطل].2

در برخی از روایات از هدایایی که به کارگزاران داده می شود تعبیر به غلول - خیانت - و در برخی دیگر تعبیر به حرام آمده و در برخی همانند ربا تلقی شده است.[3].....

پی نوشت ها

نهج البلاغه، نامه 79 . [2]

میزان الحکمه، ج 10، ص 331 . [3]

اگرچه اکثر کارمندان بانک ها و اکثر قاضی ها و پلیس ها پاک هستند و
اهل رشوه نیستند ولی گاهی افرادی هستند که رشوه خوار هستند....

اقایی می گفت برا وام برا ساخت زمینم هرچی بانک می رفتم جواب
منفی می شنیدم. تا اینکه چند کیلو پسته به رئیس بانک دادم و وامم رو
گرفتم!

در اخر نکته ای مهم :

علت اینکه افرادی که لباس روحانیت دارند یا از سادات هستند ولی با
نظام جمهوری اسلامی با مقام معظم رهبری دشمنی می کنند مانند

کروبی و خاتمی و حسن روحانی و موسوی و کواکبیان و غیره اینها به
لقمه حرام بر می گردد!

زیرا کسی که لقمه حرام خورد مورد لعن ملائکه قرار می گیرد. تا چهل
روز نمازش قبول نمیشود. قساوت قلب پیدا می کند و.... کم کم دشمن
خوبان و یاور بدان می گردد!

ما در این کتاب به داستانهایی در این زمینه اشاره نموده ایم . امید است
هیچوقت از لقمه حرام استفاده نکنیم.

تابستان 1404. کرمانشاه

پیشنهاد رشوه به عضو شورای حل اختلاف

طلبه ای می گفت در شورای حل اختلاف لواسان بودم. پرونده زمین خواری پیش ما آوردند. شبی دیدم کسی جعبه ای انار خیلی عالی با یک سویچ ماشین آورد و یادداشتی که اگر به نفع ما حکم کنید این ماشین مال شما میشود. ما علیه ایشان حکم دادیم. شبی پاره اجری با یادداشتی داخل خانه ما انداختند که یا از اینجا برو یا کشته میشوی!

ما هم اسباب و اثاث را جمع کردیم و از آنجا رفتیم

قاضی و #کوزه_عسل#

ملا_نصرالدین سندی داشت که باید #قاضی شهر آن را تأیید میکرد #
ولی از بخت بد وی، #قاضی اصلاً کاری را بدون #باج انجام نمی داد

ملا نصرالدین هم آه در بساط نداشت که با #قاضی شریک شود و کار
تأیید سند را به انجام برساند

این بود که #کوزه ای برداشت و آن را پر از #خاک کرد و روی آن
#عسل ریخت

بعد #کوزه ی عسل و #سند را برداشت و پیش #قاضی رفت و کوزه را
#هدیه داد و درخواستش را اعلام کرد

قاضی به محض اینکه در پوش #کوزه را برداشت و #عسل را دید بی #
درنگ #سند را تأیید کرد و هر دو شاد و #خندان از هم خداحافظی
کردند.

چند روز گذشت #قاضی به نیرنگ ملا نصرالدین پی برد یکی از نزدیکان
خود را به خانه ی ملا فرستاد و پیام داد که در #سند اشتباهی شده است

ملا به فرستاده قاضی پاسخ داد از طرف من سلامی گرم به قاضی برسان
و بگو

اشتباه در #سند نیست در #کوزه ی #عسل است #

گنت گو بینو نویسنده فرانسوی در کتاب سه سال در آسیا در باب رشوه خواری زمامداران ایران در دوره قاجاریه چنین می نویسد: یکی از عیوب بلکه از بلاهائی که در ایران ریشه دوانده و قطع ریشه آن هم بسیار مشکل و بلکه محال است رشوه گیری است.

این امر به قدری رایج است که از شاه گرفته تا آخرین مأمور جزء دولت رشوه می گیرد. و در عین حال هیچکس هم صدایش در نمی آید. گوئی تمامی مأموران و مستخدمین ایران از بالا تا پائین هم پیمان شده اند که موضوع را مسکوت بگذارند. قبل از اینکه به ایران بیایم در لندن کتاب حاج بابا اصفهانی به دستم افتاده و در حین خواندن این کتاب به نظرم رسید که در زمان سلطنت فتحعلیشاه، وزیر مختار انگلیس مقداری سیب زمینی برای دولت ایران هدیه آورده و گفته بود که اگر این گیاه را در ایران بکارید هرگز دچار قحطی نخواهید گشت. زیرا کشت و زرع آن به سهل است و محصول فراوان می دهد و بخوبی جانشین نان می گردد.

ولی صدر اعظم فتحعلیشاه قبل از دریافت سیب زمینی گفته بود چقدر به
من رشوه می دهید که کشت این گیاه را در ایران رایج کنم^۳

: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

از رشوه گرفتن دوری کنید که آن کفر محض است و رشوه گیر بوی
بهشت را استشمام نمی کند^۴

نام آوران تاریخ - دانشگاه اصفهان ص 67³

بحار الأنوار : 12/274/104⁴

اشعث خواست رشوه دهد...

در زمان خلافت امیرالمومنین شخصی به نام اشعث بن قیس هدیه ای برای حضرت آورد امام سخت ناراحت شدند خود حضرت ماجرا را چنین شرح می دهند، که کسی به دیدار ما آمد ظرفی سرپوشیده شده آورد حلوای آغشته به روغن بود چنان در نظرم ناخوش آمد که گویا زهرمار بر آن ریخته اند گفتم صله است یا زکات یا صدقه که گرفتن صدقه بر ما ناروا است گفت: نه هدیه است مراد رشوه بوده تا در عوض آن به واسطه حضرت کار نامشروعی انجام شود. گفتم به خدا اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان است به من دهند تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه به نافرمانی برابیم چنین نخواهم کرد. (نهج البلاغه خطبه ۲۲۴) مکر و حيله و رشوه جایی در حکومت عدل ندارد و بیت المال را به صورت مساوی در بین مردم تقسیم می کرد و این امر باعث شده بود برخی از طرفداران تبعیض به معاویه پیوندند. عده ای از دوستان علی "علیه السلام" به حضور حضرت رسیدند و گفتند: چنانچه افراد سیاسی و انحصار طلب را با پول راضی کنی برای پیشرفت امور شایسته تر است، امام علی "علیه السلام" از این پیشنهاد خشمگین شد و فرمود: آیا نظرتان این است به کسانی که تحت حکومت من هستند ظلم کنم به خدا سوگند تا دنیا وجود دارد این کار را نخواهم

کرد. اگر مال از آن خودم بود آن را به طور مساوی تقسیم می کردم چه رسد به اینکه بیت المال است سپس فرمود: ای مردم کسی که نیک را در جای نادرست انجام دهد چند روزی نزد افراد نااهل مورد ستایش قرار می گیرد ولی اگر روزی حادثه بدی برای وی پیش بیاید آنان بدترین دوستان خواهند بود.

داستان طبق حرام

ایامی که (امام باقر) علیه السلام در حبس (منصور دوانیقی) (دومین خلیفه عباسی) بود غذا کم میل می کردند. روزی یکی از زن های صالحه که دوستدار اهل بیت بود، دو عدد نان از حلال درست کرد و به نزد امام فرستاد تا میل کند.

زندانبان به امام عرض کرد: فلان زن صالحه که دوستدار شماست این دو عدد نان را به رسم هدیه فرستاده و سوگند می خورد که از حلالست و التماس دارد که امام آن را تناول کند.

امام قبول نفرمود و به نزد آن زن فرستاد و فرمود: او را بگوئید که ما می دانیم طعام تو حلال است، اما چون بر طبق حرام پیش ما فرستادی، خوردن آن ما را روا نیست

داستان غذای خلیفه

روزی در مجلس (هارون الرشید) (پنجمین خلیفه عباسی) که جمعی از اشراف حاضر بودند صحبت از بهلول و دیوانگی او شد. هنگام خوردن غذا، سفره سلطنتی پهن شد، یک ظرف غذای مخصوص در جلو هارون گذارند

هارون غذای خود را به یکی از غلامان داد و گفت: این غذا را برای بهلول ببر، تا شاید بهلول را جذب خود کند. وقتی غلام غذا را نزد بهلول که در خرابه ای نشسته بود گذاشت، دید چند سگ در چند قدمی، لاشه الاغی را دارند می درند و می خورند.

بهلول غذا را قبول نکرد و به غلام گفت: این غذا را نزد آن سگ ها بگذار، غلام گفت: این غذای مخصوص خلیفه بوده و به احترام تو، برایت فرستاده است، توهین به مقام خلیفه نکن.

بهلول گفت: آهسته سخن بگو که اگر سگ ها هم بفهمند، از این غذا نمی خورند

داستانی شگفت از اثر حلال خواری

مرحوم علامه طهرانی می گوید: دوستی داشتم از اهل شیراز به نام حاج «مومن» که به رحمت ایزدی واصل شده است، مرد بسیار روشن دل و با ایمان و با تقوایی بود و با او عقد اخوت بسته بودم.

می گفت؛ مکرر خدمت حضرت حجت بن الحسن العسکری (عج) رسیده ام و مطالب بسیاری را از ایشان نقل می کرد و از بعضی هم ابا می نمود. از جمله این که می گفت: یکی از ائمه جماعات شیراز روزی به من گفت؛ بیا با هم به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) برویم، یک ماشین دربست اجاره کرد و برخی از تجار نیز در معیت او بودند، حرکت نموده به شهر قم رسیدیم و در آنجا یکی دو شب برای زیارت حضرت معصومه (س) توقف کردیم و برای من حالات عجیبی پیدا می شد و ادراک بسیاری از حقایق را می نمودم، یک روز عصر در صحن مطهر آن حضرت به یک شخص بزرگی برخورد کردم و وعده هایی به من داد

به تهران رسیدیم و سپس به طرف مشهد مقدس راه افتادیم از نیشابور که گذشتیم، دیدیم مردی عامی در حالی که فقط یک خورجین داشت از کنار جاده به طرف مشهد می‌رود، اهل ماشین گفتند، این مرد را سوار کنیم ثواب دارد.

ماشین توقف کرده من و چند تن از دوستانم پیاده شدیم و از او خواهش کردیم سوار ماشین ما شود، قبول نمی‌کرد تا بالاخره پس از اصرار زیاد حاضر شد سوار شود، به شرط آن که کنار من بنشیند و هر چه بگویم مخالفت نکنم.

سوار شد و کنار من نشست در تمام راه برای من صحبت می‌کرد و از وقایع بسیاری خبر می‌داد و آنچه را که در آینده تا زمان مرگم برایم پیش می‌آید گفت؛ من از اندرزهای او بسیار لذت می‌بردم و آشنایی با چنین شخصی را از موهبت پروردگار و ضیافت حضرت رضا(ع) دانستم، کم‌کم رسیدیم به قدم‌گاه به موضعی که شاگرد شوفر از مسافرین گنبدنما می‌گرفتند

همه پیاده شدیم، موقع ظهر بود خواستم بروم و با رفقای شیرازی خود، مثل گذشته بر سر یک سفره ناهار بخورم گفت؛ آنجا مرو، بیا با هم غذا بخوریم،

گوشه‌ای رفتیم و نشستیم از خرجین خود، سفره‌ای بیرون آورد، نان تازه در آن بود با کشمش سبز، شروع به خوردن کردیم.

سپس گفت؛ حالا می‌خواهی به رفقای خود سربزنی و تفقدی کنی عیبی ندارد، من برخاستم و به سراغ آنها رفتم و دیدم کاسه‌ای که مشترکاً از آن غذا می‌خورند، پر از خون است و دست و دهان آنها به خون آلوده شده و خود اصلاً متوجه نیستند که چه می‌خورند.

نزد آن مرد باز گشتم گفت؛ بنشین دیدی رفقاییت چه می‌خورند؟

تو هم از شیراز تا اینجا غذایت از همین چیزها بوده، اما تا به حال نمی‌دانستی، غذای حرام و مشته چنین رنگ و طعمی دارد در مهمانسرا و آشپزخانه‌های بین راه غذا مخور، غذای بازار کراحت دارد.

داستان لقمه حرام و سلب توفیق

از مرحوم محدث قمی (رضی الله عنه) نقل شده که فرمود: من سفری به همدان رفتم و بر شخص معتمدی وارد شدم. یک شب او به من گفت: فلان جا شام مهمانم، دلم می خواهد خدمت شما باشم. با هم آنجا برویم. من امتناع کردم. گفت: آقا اگر شما همراه من بیایید آبروی من بیشتر می شود، برای من خوب است. با هم رفتیم. شام آوردند و خوردیم، بعد از شام به منزل برگشتیم

من صبح برخلاف هر شب که با کمال راحتی برای نماز شب بر می خاستم، زمانی از خواب بیدار شدم که نزدیک طلوع آفتاب بود و نزدیک بود، نماز صبحم قضا شود. خیلی ناراحت شدم

عجب! آدم یک عمر زحمت بکشد که نماز شبش ترک نشود، ولی حالا چطور شده که نماز صبحم نزدیک است قضا شود؟ با عجله برخاستم، با ناراحتی وضو گرفتم و نماز صبح را خواندم تا قضا نشود بعد به فکر افتادم چرا این طور شد؟ یعنی چه؟ برای من مصیبتی شد

من فکر کردم چرا این طور شد؟ گفتم: شاید به خاطر شام دیشب بوده است. غیر از این دیگر توجیهی ندارم. صاحبخانه آمد، به او گفتم: صاحب آن منزل که دیشب رفتیم چه کاره بود؟! قدری تأمل کرد و گفت: ایشان بانک بعد از ظهر است. من نفهمیدم یعنی چه؟ بعد ادامه داد بانک ها قبل از ظهر، ربا می دهند. این آقا بعد از ظهر ربا می دهد.

من خیلی ناراحت شدم، گفتم: عجب! مرا به خانه یک رباخوار بردی و سر سفره او نشاندی. چرا این کار را کردی؟ به من خدمت کردی؟! این مهمان نوازی بود؟ ایشان فرمود: اثر این غذا این طور شد که تا چهل شب نمی توانستم خوب برای نماز شب برخیزم. تا چهل شب موفق نشدم آن گونه که باید، نماز شب را انجام بدهم. به ما می گویند، اگر می خواهید صالح العمل باشید، غذایتان را پاک کنید. (اما ما دائم سعی در آلوده کردنش داریم. (صفیرهدایت (انفال/ ۱۷)

فرزند ناخلف شهید شیخ فضل الله نوری

شیخ پسری داشت و بیش از بقیه اصرار داشت که پدرش را اعدام کند

یکی از بزرگان گفته بود، من به زندان رفتم و علت را از شیخ فضل الله نوری
. سؤال کردم

ایشان فرمود: خود من هم انتظارش را داشتم که پسر من چنین از کار درآید

چون شیخ شهید، اثر تعجب را در چهره آن مرد دید، اضافه کرد: این بچه در
.نجف متولد شد

در آن هنگام مادرش بیمار بود، لذا شیر نداشت. مجبور شدیم یک دایه شیرده
. برای او بگیریم

پس از مدتی که آن زن به پسر شیر می داد، ناگهان متوجه شدیم که وی زن
آلوده ای است و علاوه بر آن از دشمنان امیرالمومنین (ع) نیز بود.... کار این
پسر به جایی رسید که در هنگام اعدام پدرش کف زد

آن پسر فاسد، پسری دیگر تحویل جامعه داد به نام کیانوری که رئیس حزب
توده شد^۵

لقمه حرام عابد را بدبخت کرد!

در تاریخ آمده مهدی عباسی (سومین خلیفه بنی عباس) نیاز به قاضی داشت، شخصی به نام شریک که عابد و زاهد بود را به حضور طلبید، و منصب قضاوت را به او پیشنهاد کرد، او آن را به خاطر نا مشروع بودنش در آن دستگاه طاغوتی نپذیرفت، مهدی عباسی به او گفت: «یکی از سه کار را باید انجام دهی 1- قاضی شوی 2- آموزگار فرزندانم گردی 3- یک وعده در کنار سفره ما با ما هم غذا شویم.» شریک فکر کرد دید سومی آسانتر است، از این رو در یک وعده غذای خلیفه شرکت کرد، و از غذای لذیذ او خورد. کارفرمای غذا گفت: «باهمین غذا کار شریک خلاصه شد.» آری همین غذای حرام آن چنان شریک را دگرگون کرد که هم قاضی شد و هم معلم فرزندان خلیفه. و روزی با حقوق پرداز بر سر ماهیانه اش بگو مگو کرد، حقوق پرداز گفت: مگر بار گندم به ما فروخته ای که آن همه پافشاری می کنی؟ شریک جواب داد: «سوگند به خدا دینم را که مهم تر از بار گندم است فروخته ام!»^۶

محبت به امام حسین علیه السلام اگر همراه با مال حرام باشد به درد نمیخورد...

مرحوم حامد می فرمود:

شخصی در مجالس سیدالشهدا (علیه السلام) خدمت می کرد و زیر لب این شعر را «
!می خواند:» حسین دارم چه غم دارم؟

شیخ رجبعلی با دیدن این شخص در دل گفت : سید الشهدا - علیه السلام - به این
شخص تفضل خواهد کرد و او را از هم ها و غم های قیامت نجات خواهد داد

پس از مدتی جناب شیخ رجبعلی شبی در خواب دید که محشر به پا شده و امام
حسین (علیه السلام) به حساب مردم رسیدگی می کند و آن شخص هم در ابتدای
صف، نزدیک حضرت قرار دارد. شیخ رجبعلی می گفت: با خود گفتم: امروز روز
توست؛ گوارایت باد! ناگهان دیدم که امام حسین (علیه السلام) به فرشته ای امر می
کند که آن مرد را به انتهای صف بیندازد؛ در آن هنگام حضرت نگاهی به من کرد و
با ناراحتی فرمود

!شیخ رجبعلی! ما رئیس دزدها نیستیم

از سخن حضرت تعجب کردم و پس از بیداری جستجو کردم که شغل آن مرد
چیست و فهمیدم که عامل توزیع شکر است و شکر را به جای این که با قیمت دولتی
به مردم بدهد، آزاد می فروشد

رئیس قماربازها و پیشنهاد رشوه

در شهری مسئولیت داشتیم و متوجه شیم در انجا قماربازی فوتبالی خیلی رواج دارد .
با کمک نیروی انتظامی و دادگستری به مبارزه با قماربازها پرداختیم. رئیس قماربازها
شخصی را پیش من فرستاد و پیشنهاد پول و کمک مالی کرد! گفتم بش بگو تا
زندانیت نکنم و لت نمی کنم! بالاخره زندانی شد . باز و کیلش را فرستاد که شرط شما
برای آزادی من چیه؟ گفتم بش بگو باید هرچه از راه قمار جمع کردی به صاحبانش
برگردانی!

چرا ایه الله حائری از انگور نخورد؟

مؤسس حوزه علمیه قم مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (متوفی 1355 هـ.ق) از علمای ربّانی تشیع، و در تهذیب نفس و صفای باطن، بسیار ممتاز بود، روزی با چند نفر به دعوت صاحب باغی وارد آن باغ شد، او در میان میوه ها علاقه خاصی به انگور داشت، وقتی که وارد باغ شد و خوشه های انگور را دید، احساس علاقه بیشتر کرد، با همراهان در جایگاه باغ نشستند و مقداری انگور طلبید، ظرفی پر از انگور آوردند و کنار او نهادند. ولی او از آن انگور نخورد، حاضران تعجب کردند، و عرض کردند: چرا نمی خوری؟ او فرمود: «میل ندارم» عرض کردند: چرا؟ شما که خیلی به انگور علاقمند بودی. فرمود: آری میل داشتم، ولی اکنون میل ندارم حاضران با اصرار پرسیدند: راز این دگرگونی چیست؟ آیت الله حائری در این هنگام پس از پرس و جو از زمین و آب و شیوه صاحب باغ و... دریافت که همه اش از راه حلال است. ولی نمی دانست که راز عدم میلش به انگور چیست؟ ناگاه باغبان آمد و گفت: «من دیدم انگورهای این باغ هنوز شیرین نشده، بلکه ترش و شیرین است، ناچار به باغ همسایه رفتم از باغ او انگور شیرین چیدم و آوردم، به این نیت که بعداً از او اجازه بگیرم.» به این ترتیب معما حل شد، و فهمیدند که آیت الله حائری بر اثر توفیقات الهی به مرحله ای از بصیرت و معنویت رسیده که خداوند او را از خوردن مال حرام یا شبهه ناک مصون داشته است.^۷

از غذا بوی تعفن می آید!

نظیر ماجرای فوق، در مورد استاد محمد تقی جعفری (متوفای 1377 ش) رخ داد، اواخر عمر ایشان را برای درمان به **نروژ** بردند، در آنجا یکی از دوستان فرزندش دکتر غلامرضا جعفری، استاد را برای شام به خانه خود دعوت کرد، استاد با همراهان به خانه او رفتند، هنگام غذا، استاد گفت بوی تعفن می آید، هر چه اصرار کردند از غذا نخورد، سرانجام از آنجا خارج شدند، صبح روز بعد دکتر غلامرضا جعفری با دوستش تماس گرفت و معذرت خواهی کرد. دوستش گفت: خوشحالم از این که استاد جعفری از آن غذا نخورد، زیرا من هر چه تلاش کردم مرغ ذبح شده اسلامی پیدا نکردم به ناچار از مرغ های معمولی استفاده کردم، ولی بسیار ناراحت بودم که مرغ نجس به استاد می دهم. ولی اکنون خوشحالم که استاد از آن نخورد!⁸

چرا این زقوم رو به من دادی؟

آیه الله درچه ای دارای صفای باطن در سطح اعلی بود، نسبت به غذا مراقبت عجیبی می نمود، تا آنجا که آقای جلال الدین همایی نقل می کند: اگر او احیاناً لقمه شبهه ناک خورده بود بی درنگ انگشت در گلو می کرد و همه را بیرون می آورد، خودم یک بار از نزدیک دیدم، یکی از بازرگانان ثروتمند آن جناب را همراه چند نفر از علما به خانه خود دعوت کرد، ایشان این دعوت را پذیرفت و به خانه او رفتند، میزبان سفره متنوع و پرزرق و برق انداخت، آن جناب طبق عادت همیشگی مقدار کمی از غذای آن سفره خوردند. پس از صرف غذا، میزبان قباله ای مشتمل بر مسأله ای که به فتوای آیت الله درچه ای حرام بود، برای امضاء به محضر آن بزرگوار آورد، آیت الله درچه ای دریافت که این میهمانی مقدمه آن امضای سند بوده است و شبهه رشوه داشته است. رنگش تغییر کرد، و به تنش لرزه افتاد و به میزبان فرمود: «من به تو چه بدی کردم که این زقوم را به حلق من وارد کردی، چرا این سند را قبل از نهار نیاوردی، تا دست به این غذای آلوده نزنم؟» آنگاه آشفته حال برخاست، و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچه مدرسه، مقابل حجره اش نشست، و با انگشت به حلق فرو کرد، و همه را استفراغ نمود، سپس نفس راحتی کشید!^۹

اقایی می گفت میخواستیم خانه بسازم هر موقع پیش رئیس بانک می رفتم می گفت وامت نیامده! عاقبت برایش چند کیلو پسته بردم! فرداش بانک رفتم گفت وامت امد!

بخاطر لقمه حرام از دیدار امام زمان محروم شد!

در دامغان در میان سادات محترم شاه چراغی، یک نفر عارف وارسته به نام سید طاهر شاه چراغی بود، که هم واعظ و هم شاعر بوده و به عشق و شیدایی نسبت به امام عصر(عج) شهرت داشت. او چهل بار امام زمان (عج) را در عالم خواب زیارت کرده بود، و این مطلب را در اشعار زیبای خود بیان نموده بود. ولی یک وقتی رابطه او با امام عصر(عج) به گونه ای قطع شد که با این که هر پنجاه روز یک بار آن حضرت را در عالم خواب دیدار می کرد، یک سال گذشت و به سعادت دیدار نرسید. بسیار ناراحت شده و فریاد جانکاهش از فراق آن حضرت، بلند بود، همواره از عمق جان می سوخت که چرا از او سلب توفیق شده، از ته دل گریه ها و ناله ها کرد تا اینکه پس از یک سال فراق، در عالم خواب به سعادت زیارت آن بزرگوار نایل گردید، عرض کرد: آقا جان! من که سوختم، و نزدیک است از فراق جان بسپارم، چه شد که ناگهان از من بریدی، و با من قطع رابطه کردی؟ رازش چیست؟ قربانت کردم! امامعلیه السلام در پاسخ او به این مضمون فرمود: «ای سید طاهر! چرا به هر منزلی می روی؟ چرا از هر غذایی می خوری؟ تو به خانه کسی رفتی که غذایش مشکل داشت و حرام بود، از آن خوردی، نتیجه اش جدایی من از تو شد، سرانجام تا یک سال پاک سازی کردی و آب از دست رفته را به جوی خود باز گرداندی و در نتیجه به مقصود رسیدی!»^{۱۰}

غذای نجس

«مرحوم آخوند ملاعلی معصومی همدانی به خانه یکی از محترمین جهت صرف غذا دعوت شد. سر سفره میزبان متوجه شد که مرحوم آخوند از خورش موجود در سفره نمی خورد. از آنجا که مرد پارسایی بود متوجه می شود که احتمالاً اشکالی شرعی در تهیه این خورش است. ابتدا از خانواده خود سؤال می کند و می بیند که اشکال از این ناحیه نیست. سپس سراغ قصاب می رود، قصاب می گوید که این گوشت را از شخصی خریده است و خود ذبح ننموده است. به ناچار سراغ فروشنده گوشت به قصاب می رود و مسئله را از او می پرسد. او ابتدا وجود هر گونه شبهه های را انکار می کند

اما وقتی با اصرار مواجه می شود می گوید ما گوسفند چاقی داشتیم که آن را در صحرا به جایی بسته بودیم. بعد از چند ساعت که سراغ او رفتیم دیدیم که حیوان از بس جست و خیز کرده طناب به گلایش پیچیده شده و او را خفه کرده است. چون متحمل ضرر زیادی می شدیم تصمیم گرفتیم که سر او را بریده و به قصاب بفروشیم.

میزبان وقتی ماجرا را می شنود خدمت مرحوم آخوند رسیده و از ایشان می پرسد:
آقا شما چگونه شد که از خورش نخوردید؟

مرحوم آخوند می فرماید: من دیدم که در ظرف خورشت نجاست وجود دارد
»^{۱۱}.

چرا کربلایی کاظم غذا را قی می کرد؟

درباره مرحوم کربلایی کاظم فراهانی که خداوند به او عنایت فرموده و بدون اینکه سواد داشته باشد، تمام سی جزء قرآن را یکباره حفظ شده بود، نقل می کنند که: طلاب مدرسه فیضیه قم او را دعوت می کردند و از او سؤالاتی در مورد قرآن می کردند و او همه سؤالات را جواب می داد. بعضاً او را به صرف ناهار دعوت می کردند و او می پذیرفت ولی می دیدند گاهی بعد از خوردن غذا از آن محل خارج می شود و با داخل کردن انگشت در حلق خود سعی می کند غذاها را از شکم خارج کند.

از او می پرسیدند چرا این کار را می کنی؟! می گفت: «غذایی که خوردم حلال نبوده، نور قلبم کم شده، دیگر نمی بینم

امام صادق (ع) و مصادف

در زمان حضرت صادق (ع)، شهر مدینه ارتباطات تجاری خوبی با دیگر مناطق داشت. به همین دلیل، گرچه این شهر یک شهر کشاورزی نیز محسوب می شد و بخش زیادی از هزینه های مردم این شهر از راه تولید و فروش محصولات کشاورزی می گذشت؛ اما تجارت با دیگر شهرها و مناطق اسلامی آن روزگار، قسمت مهم دیگری از فعالیت اقتصادی مردم مدینه بود. حضرت صادق (ع) در همین شهر زندگی می کرد. بیشتر اوقات زندگی ایشان به تدریس و تربیت شاگردان که متجاوز از چهار هزار نفر بودند، می گذشت و شخص ایشان کمتر فرصت فعالیت اقتصادی داشت. در برهه ای از زندگی امام صادق (ع)، بیشتر به علت کمک های مالی ایشان به شاگردان و دیگر مردم نیازمند، هزینه های ایشان گسترده شده بود و درآمدهای سابق به اندازه کافی نمی توانست مخارج زندگی امام را تأمین کند. به همین دلیل، امام تصمیم گرفت تا فعالیت اقتصادی جدیدی را شروع کند تا بتواند جوابگوی هزینه های زندگی باشد. امام سرمایه ای به اندازه هزار دینار تهیه کرد و آن را به غلام خویش به نام مصادف سپرد تا با خرید یک کالای تجاری و بردن آن به مصر و فروختن آن، بتواند سودی حلال به دست آورد و کمک خرجی برای زندگی امام باشد. مصادف ابتدا از بازرگانان تحقیق

کرد تا ببیند معمولاً چه مال التجاره هایی به مصر برده می شود. سپس با آن هزار دینار، مقداری از همان کالا تهیه کرد و با راه انداختن کاروانی رهسپار مصر شد.

کاروان تجاری امام و کمبود کالا در مصر

کاروان تجاری امام، با جلوداری مصادف، قبل از رسیدن به مصر در منزلی توقف کرد تا پس از استراحت و تجدید قوا، مجدداً راه مصر را در پیش گیرد. در این کاروانسرا، یک کاروان تجاری دیگر هم اتراق کرده بود که برخلاف کاروان امام، در راه بازگشت از مصر بود. از قضا، جلودار این کاروان از دوستان و آشنایان مصادف بود.

مصادف به سوی رفیق خود رفت تا ضمن احوالپرسی و تازه کردن دیدار، از اوضاع و احوال اقتصادی مصر و شرایطی که بر بازار آن حکمفرما بود نیز مطلع شود. هدف مصادف از این کار این بود تا با به دست آوردن اطلاعات اقتصادی مصر، بتواند با مال التجاره اش تجارت پر سودی را انجام دهد و نگذارد که کالایش را پایین تر از قیمت واقعی اش در مصر از او بخرند. در ضمن گفت و گوی مصادف با کاروان تجاری تازه از مصر برگشته، معلوم شد که در مصر، کالای کاروان مصادف به شدت نایاب شده و به دلیل همین نایابی و نیاز مردم و بازار مصر به آن، قیمت گزافی پیدا کرده است. مصادف این موضوع را به همسفران و هم کاروانی های خود اطلاع داد تا با مشورت آنان بتواند بهترین تصمیم ممکن را بگیرد. مصادف بسیار دوست داشت که اکنون که امام به او

اعتماد کرده و کاروان تجاری خود را به او سپرده است، بتواند پاسخگوی اعتماد امام بوده و نزد ایشان سرفراز و رو سفید باشد. مصادف فکر می کرد که چون این کاروان یک کاروان تجاری است و امام نیز او را به قصد تجارت، مأمور کرده است؛ پس قاعدتاً امام به دنبال سود بیشتر است و اگر در هنگام بازگشت به مدینه بتواند سرمایه بیشتری به امام بدهد، امام نیز از او راضی تر خواهد بود. به همین دلیل نیز مصادف و همراهانش تصمیم گرفتند که از این فرصت استفاده کرده و از نایابی مال التجاره شان در مصر حداکثر بهره را ببرند. بنابراین با یکدیگر قرار گذاشتند که کالایشان را به دو برابر قیمت و با صد در صد سود بفروشند. پس از رسیدن به مصر و مشاهده بازار مصر از نزدیک، مصادف فهمید که تمام اطلاعاتی که به او رسیده درست بوده است و قیمت کالایی که در اختیار دارند، در بازار مصر بسیار بالاست. مطابق با پیش بینی، مصادف توانست کالایش را دو برابر قیمتی که خریده بود بفروشد و صد در صد سود خالص به دست آورد.

ناراحتی امام از اقدام مصادف

مصادف پس از این معامله پر سود به مدینه بازگشت و به خدمت امام رفت. با این گمان که امام با دیدن این سود سرشار، خوشحال خواهد شد و از مصادف ابراز رضایت خواهد کرد. با همین فکر و نیت، مصادف دو کیسه پر از دینار پیش امام گذاشت. امام پرسید «اینها چیست؟» مصادف گفت: «دو کیسه هزار دیناری است.

هزار دینار آن، سرمایه ای است که به من داده بودید و هزار دینار دیگرش سودی است که برایتان کسب کرده‌ام». امام پرسید: «هزار دینار سود؟! یعنی دو برابر سرمایه اصلی؟! چگونه چنین سود کلانی را به دست آوردید؟!» مصادف پاسخ داد: «قبل از رسیدن به مصر، متوجه شدیم که مال التجاره‌مان در آنجا نایاب شده و به علت نیاز شدید مردم مصر به آن، قیمت زیادی پیدا کرده است. بنابراین تصمیم گرفتیم که کالایمان را با دو برابر قیمت بفروشیم تا بتوانیم حداکثر سود را برای شما بیاوریم». اما واکنش امام به این معامله با پیش بینی مصادف یکی نبود. برخلاف تصوّر مصادف، امام نه تنها خوشحال نشد بلکه بسیار هم ناراحت شد و فرمود: «سبحان...! واقعاً شما چنین کاری کردید؟! سوگند خوردید که در میان مسلمین، بازار سیاه درست کنید؟! و از احتیاج آنان، وسیله ای برای ارضای خواسته های خود بسازید؟! تصمیم گرفتید که از نیاز مسلمین به نفع خودتان سوءاستفاده کنید؟! نه! به خدا قسم که من چنین تجارتی را نمی‌خواهم. از این دو هزار دینار، فقط هزار دینارش را برمی‌دارم که اصل سرمایه من است و به آن هزار دینار دیگر کاری ندارم». سپس امام فرمود: «بدان ای مصادف! کسب». «روزی حلال از شمشیر زدن در میدان جنگ سخت‌تر است و اجر آن نیز بیشتر

امام صادق(ع) و فروش گندم

نرخ گندم و نان روز به روز در مدینه بالا می‌رفت. نگرانی و وحشت بر همه مردم مستولی شده بود. آن کس که آذوقه سال را تهیه نکرده بود در تلاش بود که تهیه کند در این میان مردمی هم بودند که به واسطه تنگدستی... مجبور بودند روز به روز آذوقه خود را از بازار بخرند.

- امام صادق (علیه‌السلام) از معتب وکیل خرج خانه خود پرسید: امسال در خانه گندم داریم؟

- بلی یا ابن رسول الله، به قدری که چندین ماه را کفایت می‌کند، گندم ذخیره داریم.

- آنها را به بازار ببر و در اختیار مردم بگذار و به فروش.

- یا ابن رسول الله گندم در مدینه نایاب است. اگر اینها را بفروشیم، دیگر خریدن گندم برای ما میسر نخواهد شد. همین است که گفتم. همه اینها را ببر و در اختیار مردم بگذار و به فروش.

- معتب دستور امام را اطاعت کرد، گندم‌ها را فروخت و نتیجه را گزارش داد.

- امام به او دستور داد: بعد از این نان خانه را روز به روز از بازار بخر. نان خانه من نباید با نانی که در حال حاضر توده مردم مصرف می‌کنند تفاوت داشته باشد. نان خانه من باید از این پس نیمی گندم و نیمی جو باشد من به حمدالله توانایی

دارم که تا آخر سال خانه خود را با نان گندم به بهترین وجهی اداره کنم، ولی این کار را نمی‌کنم تا در پیشگاه الهی، مسأله اندازه‌گیری معیشت را رعایت کرده باشم.^{۱۲}

¹² بحار الانوار، ج 11، ص 121

چه کسانی را باید در بازار گرداند؟

هنگامی که امیر مومنان علی علیه السلام از خیانت ابن هرّمه (مأمور بازار) ◻◀
:اهواز) به بیت المال اطلاع پیدا کرد، به رفاعه (حاکم اهواز) نوشت

وقتی که نامه ام به دست رسید، فوراً ابن هرّمه را از مسئولیت بازار عزل کن ،
به خاطر حقوق مردم ، او را زندانی کن و همه را از این کار با خبر نما تا اگر
شکایتی دارند، بگویند

این حکم را به همه کارمندان زیر دست ، گزارش کن تا نظر مرا بدانند. در
این کار، نسبت به ابن هرّمه نباید غفلت و کوتاهی شود و الاّ نزد خدا هلاک
خواهی شد و من هم به بدترین وجه تو را از کار برکنار می کنم ، و تو را به خدا
پناه می دهم از این که در این کار، کوتاهی کنی

ای رفاعه ! روزهای جمعه ، او را از زندان خارج کن و سی و پنج تازیانه بر او
بزن و او را در بازار بگردان ، پس اگر کسی از او شکایتی با شاهد آورد، او و
شاهدش را قسم بده ، آن وقت ، حق او را از مال ابن هرمه پرداز، سپس دست
بسته و با خواری او را به زندان برگردان و برپایش زنجیر بزن ، فقط هنگام نماز
.زنجیر را از پایش در آور

اگر برای او خوردنی و نوشیدنی و یا پوشیدنی آوردند، مانع نشو و به کسی
هم اجازه نده که بر او داخل شود و راه مخاصمه و طریق نجات را به او بیاموزد و
اگر به تو گزارش رسید که کسی در زندان چیزی به او یاد داده که مسلمانی از
آن ضرر می بیند آن کس را می زنی و زندانی می کنی تا توبه کند و از عمل
.خود پشیمان شود

ای رفاعه ! همه زندانیان را برای هواخوری به حیاط زندان بیاور غیر از ابن
هرمه را، مگر آن که برای جانش ، بیمناک باشی که در این صورت او را با
زندانیان دیگر به صحن زندان می آوری ، اگر قدرت بدنی دارد هر سی روز، سی

و پنج شلاق بر بدنش می زنی و قضیه را برای من بنویس و نام جانشین او را هم
گزارش کن و حقوقش را قطع کن.

چقدر این افراد پست بودند!.....

عبداللہ بن عباس، فرمانده سپاہ امام حسن مجتبی، یک میلیون درهم از معاویہ
گرفت و سپاہ امام برحق، امام حسن مجتبی مظلوم را رها کرد و با ہشت ہزار
سرباز بہ معاویہ پیوست! چقدر این آدم پست بود. بہترین فرد را رها کرد و بہ
بدترین فرد ملحق گشت! ہمچنین امام حسن علیہ السلام گروہی را بہ فرماندہی
فردی از قبیلہ کِنَدہ بہ سوی معاویہ فرستاد و دستور داد در «انبار»، لشکر بزند و تا
فرمان نرسیدہ، کاری نکند. وقتی معاویہ مطلع شد، در نامہ ای بہ او نوشت: اگر
نزد من بیایی، فرماندہی بخشی از نواحی شامات یا جزیرہ را - کہ قابل تو را ندارد
.. بہ تو می سپارم

وی پانصد ہزار درهم نقداً فرستاد. او پول را گرفت و با 200 نفر از یاران و
:خاندانش بہ معاویہ پیوست. امام بعد از آگاہی از این خیانت برخاست و فرمود

هذا الكندی توجه الی معاویة و غدر بی و بکم و قد اخبرتکم مرّة بعد اخرى انه «
لا وفاء لکم انتم عبیدالدّنيا...؛ این کندی است که به سوی معاویه رفت و به من و
... شما خیانت کرد و من بارها به شما گفتم که وفا ندارید و بندگان دنیا بید

امام شخصی از قبیله مراد را با 4000 نفر فرستاد و از او در حضور مردم خواست
خیانت نکند و به خودش هم گفت که به زودی خیانت خواهی کرد. او با
سوگندهایی که کوه ها تاب آنها را ندارد، قسم یاد کرد که چنین نمی کند. اما
وقتی به انبار رسید، پیک های معاویه آمدند و علاوه بر دادن وعده ها، پانصد
هزار درهم نیز تقدیم کردند. و او هم به پیمان خود وفادار نماند. امام بار دیگر
فرمود:

من بارها به شما گفتم که برای خدا به هیچ پیمانی وفا نمی کنید. اینک، این «
»! رفیق شما مرادی است که به من و شما خیانت کرد و به معاویه پیوست

الخراج والجرائح، ج 2، ص 574... لعنت خدا بر این فرماندهان خیانتکار و
اربابشان معاویه باد! و این نتیجه پول پرستی است. ادم پول پرست، خدایش سکه و
پول است! مواظب باشیم پول پرست نشویم که در اینصورت حاضر میشویم امام
زمان خود را به پول بفروشیم!.. انوقت یاران و صحابه امام حسن مظلوم اعتراض
می کردند چرا با معاویه صلح کردید؟ ایا کور بودند و نمی دیدند که فرماندهان

سپاه به امام مظلوم خیانت کردند؟ آیا نمی دیدند که امام مظلوم یآوری ندارد؟ اینجا بود که ان امام مظلوم او که گوشه جگر زهرای مرضیه بود فرمود: سوگند به خدا! اگر با معاویه بجنگم، اینان (کوفیان و شیعه نماها) مرا کتف بسته تسلیم او می کنند. پس اگر در حال عزّت با او صلح کنم، بهتر است تا در حال اسیری مرا بکشد یا بر من مَنّت نهد و این مَنّت او ننگ بنی هاشم تا پایان روزگاران باشد

احتجاج، ج 2، ص 69. 26.....بابی انت و امی یا امام حسن مجتبی. ای کاش
بودیم و یاریت می کردیم

تذکر امام زمان علیه السلام به علی بن مهزیار

وقتی علی بن مهزیار اهوازی به ملاقات امام زمان مشرف شد. علی بن مهزیار گفت: چون به خدمت حضرت قائم (ع) رسیدم، حضرت به من فرمود: ما شب و روز انتظار تو را داشتیم، چرا دیر کردی؟

عرض کردم: کسی نبود که مرا به سوی شما راهنمایی کند.

پس حضرت با انگشت به زمین زد و فرمود: اینچنین نیست، ولی شما به گردآوری اموال پرداختید و بر ضعفای مؤمنین تجبر به خرج دادید و قطع صله رحم کردید، پس اکنون چه عذری برای شما وجود دارد؟

گفتم: التوبه، التوبه.

پس فرمود: ای پسر مهزیار، اگر نبود استغفار بعضی از ما برای بعضی، هر آینه هر کس بر روی زمین بود هلاک می شد بجز خواص شیعه، آنان که اقوالشان با افعالشان شبیه است

باندهای کلاهبرداری فروان هستند!

کلاهبرداری عجیب ۵ میلیاردی از مردم در یک پمپ بنزین

کلاهبرداری عجیب ۵ میلیاردی از مردم در یک پمپ بنزین

رئیس پلیس فتای تهران بزرگ از انهدام باند ۴ نفره کلاهبرداری اسکیم در پایتخت خبر داد و گفت: کلاهبرداران از این طریق ۵ میلیارد تومان کلاهبرداری کرده بودند.

به گزارش خبرآنلاین، سرهنگ داوود معظمی گودرزی، درباره دستگیری اعضای باند کلاهبرداری به روش اسکیم گفت: در ایام نزدیک به عید نوروز با افزایش خریدهای نوروزی کلاهبرداری‌های اسکیم یا کپی کردن کارت بانکی نیز افزایش پیدا می‌کند. در این روش کلاهبرداری، افراد سودجو به صورت‌های مختلف اقدام به به دست آوردن کارت‌های بانکی و پرسیدن رمز کرده، سپس با کپی کردن کارت یا عکس گرفتن از آن می‌توانند با داشتن رمز کارت، اقدام به برداشت از حساب بانکی افراد کنند.

ایسنا در خبری نوشت: رئیس پلیس فتای پایتخت ادامه داد: با اقدامات شبانه روزی همکاران ما، چهار نفر که با تشکیل یک باند اقدام به کلاهبرداری به روش اسکیم کرده بودند، دستگیر شدند. محدوده فعالیت این گروه در بازار تهران بود و در نواحی مختلف و شلوغی که دست فروشان فعالیت داشتند، حضور داشتند. همچنین در یک پمپ بنزین نیز اقدام به کلاهبرداری کرده بودند.

معظمی گودرزی گفت: در این محل‌ها افراد مجبور هستند کارت بانکی خود را به دیگران بدهند یا برای خرید از دست فروشان دست به این کار می‌زنند و این افراد نیز از این وضعیت سوءاستفاده کرده بودند.

وی افزود: در یکی از موارد، این گروه در یک پمپ بنزین اقدام به کپی کردن کارت‌های بانکی کرده بودند. روش آنان به این صورت بود که یک نفر کارت بانکی را از صاحب کارت گرفته تا مبلغ بنزین را کارت بکشد و به همین بهانه نیز رمز را از او پرسیده بود. سپس نفر بعدی

اقدام به کپی گرفتن از کارت بانکی با روش اسکیمر کرده و با اطلاعات کارت اقدام به کلاهبرداری و برداشت از حساب کرده بودند. این افراد با پرت کردن حواس صاحب کارت، می توانستند به راحتی از کارت کپی یا عکس بگیرند.

رئیس پلیس فتای تهران بزرگ اضافه کرد: با بررسی انجام شده از تراکنش کلاهبرداران مشخص شد که این افراد با کارت های بانکی مردم اقدام به خرید انواع وسایل اعم از پلی استیشن، آ جیل، فرش، میوه، طلا و... کرده بودند. خرید ۱۰۰ میلیون تومان آ جیل، ۵۰ میلیون تومان پسته ۲۸ میلیون تومان میوه و... از جمله اقدامات این افراد بود.

معظمی گودرزی با بیان اینکه این افراد در مجموع ۵ میلیارد تومان به همین روش از مالباختگان سرقت کرده بودند، گفت: در میان مالباختگان افرادی هستند که از حساب آنان مبالغی نظیر ۱۱۰، ۴۳، ۵۰، ۱۷۰، ۹۰، ۸۰، ۱۰۰، ۵۸ و ۱۱۰ میلیون تومان سرقت شده است.

رئیس پلیس فتای پایتخت با بیان اینکه برای اعضای این باند پرونده‌ای تشکیل شده و آنان به همراه پرونده متشکله به دادسرا معرفی شدند.
گفت: تحقیقات تکمیلی در این خصوص همچنان ادامه دارد.

وی همچنین در پایان به مردم هشدار داد که تا حد امکان کارت خود را در اختیار فروشنده قرار ندهند و در صورت اجبار، رمز را خودشان.
شخصا وارد کنند یا سریعا پس از خرید، رمز کارت خود را تغییر دهند.

یک کوروش کمپانی دیگر در ارومیه؟ / کلاهبرداری هزار میلیاردی با
وعده سود

یک کوروش کمپانی دیگر در ارومیه؟ / کلاهبرداری هزار میلیاردی با
وعده سود

وکیل مدافع تعدادی از شکات این پرونده، گفت: این پرونده بیش از
۲۰۰ نفر شاکی دارد و هر لحظه به تعداد شکات و موکلین افزوده می
شود و همچنان مراجعه مردم به دفتر ادامه دارد و محتمل است تعداد
شکات به ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر هم برسد.

به گزارش خبرآنلاین، وکیل مدافع ۲۰۰ نفر از مالباختگان یک پرونده
کلاهبرداری در ارومیه توضیحاتی پیرامون این پرونده ارائه کرد.

نجات علی پور در گفت‌وگو با ایسنا درباره موضوع پرونده گفت: یک
شرکت و یک موسسه به بهانه فعالیت در بازارهای مالی، فارکس و
بازارهای مالی ارز دیجیتال و واردات و صادرات اقدام به جذب سرمایه از

مردم کرده تا درصدی سود به آنها بدهند و تا مدتی نیز هم جهت اعتمادسازی مبالغی با سودهای چشمگیری پرداخت کردند اما یک باره واریزی سودها از یک سال قبل قطع و بنا به اظهارات موکلین متهم اصلی و مدیر عامل شرکت متواری شده است و تکلیف بالای هزار میلیارد تومان پول مردم مشخص نیست و کسی از آن اطلاعی ندارد.

علی پور ادامه داد: مدیر عامل شرکت اکنون در ایران نیست و گویا در ترکیه است و او مدعی است که عمده سرمایه واریز شده مردم در دست همکاران شرکت و کارمندان اوست؛ غافل از اینکه طرف قرارداد ایشان می باشد زیرا از آنجایی که تعدادی از واریزی ها به حساب نمایندگان شرکت انجام شده و ایشان از طریق تتر (دلار مجازی) به مشارالیه منتقل کرده اند. نامبرده به زعم خود می پندارد که انتقال تتر قابل ردیابی و یا قابل استعلام در هیچ جای دنیا نیست و مردم را به طرف همکاران خود سوق می دهد در حالی که این عقیده از اساس باطل است و مسئولیت شرکت بهر حال برعهده وی می باشد و پول مردم به اعتبار و اعتماد وی و شرکت به حساب سایر اشخاص واریز شده است. او مدعی است که

مردم از کارمندان شرکت شکایت کنند؛ در حالی که کارمندان و دست
اندرکاران می گویند پول‌ها را از طریق تتر به حساب خود مدیرعامل
انتقال دادیم.

وی افزود: یکی از خواننده‌های محبوب تبریز که تبلیغات شرکت را
انجام می داد، هم در این بین مقصر است و از محبوبیت خود سوءاستفاده
کرده و ما از همه اشخاصی که در این قضیه مقصر بودند، شکایت کردیم.
از مدیرعامل شرکت و مدیرعامل موسسه که زن و شوهر هستند تا بقیه
افراد از همه شکایت کردیم و پرونده را به مقامات قضایی سپردیم تا
موضوع را بررسی کنند و ببینیم کلاهبردار اصلی کیست؟

وکیل مدافع تعدادی از شکات این پرونده، گفت: این پرونده بیش از
۲۰۰ نفر شاکی دارد و هر لحظه به تعداد شکات و موکلین افزوده می
شود و همچنان مراجعه مردم به دفتر ادامه دارد و محتمل است تعداد
شکات به ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر هم برسد.

جزئیات کلاهبرداری ۴۰ میلیاردی از شهروندان

جزئیات کلاهبرداری ۴۰ میلیاردی از شهروندان

رئیس پلیس فتای پایتخت از شناسایی و دستگیری فردی که با جعل هویت های مختلف و خرید چک از شهروندان کلاهبرداری می کرد خبر داد.

به گزارش خبرآنلاین، رییس پلیس فتا پایتخت از شناسایی و دستگیری فردی که با جعل هویت های مختلف و خرید چک از شهروندان کلاهبرداری می کرد خبر داد و گفت: متهم بیش از چهل میلیارد تومان کلاهبرداری کرده است.

مهر در خبری نوشت: سرهنگ داوود معظمی گودرزی، رئیس پلیس فتا تهران بزرگ اظهار داشت تعدادی از شهروندان به پلیس فتا مراجعه

کرده و اعلام داشتند فردی ناشناس با ارائه چک از آنها کلاهبرداری کرده است.

این مقام انتظامی بیان کرد: کارشناسان پلیس فتا تهران بزرگ تحقیقات خود را آغاز کردند و در بررسی‌های انجام‌شده مشخص شد مجرم از طریق سایت دیوار و شیپور دسته چک خریداری می‌کرده و پس از آن با جعل کارت شناسایی ملی صاحبان چک اقدام به کلاهبرداری از شهروندان می‌کرده است.

وی با اشاره به اینکه متهم خود را پزشک متخصص معرفی می‌کرده افزود: در ادامه تحقیقات سایبری مشخص شد مجرم پس از در اختیار گرفتن چک‌ها و جعل هویت صاحب چک قربانیان خود را که عموماً فروشندگان کالاهای گران قیمت پزشکی بودند و در سایت‌های آگهی محور آگهی منتشر کرده بودند شناسایی می‌کرده و پس از حضور در

محل با ارائه یک برگ چک به تاریخ روز کالای مورد نظر را تحویل می گرفته و از محل خارج می شده است.

سرهنگ معظمی گودرزی با اشاره به افزایش تعداد شکات پرونده به بیش از ۶۰ نفر بیان داشت: با تلاش های شبانه روزی افسران سایبری پلیس فتا این متهم اینترنتی شناسایی و پس از تشریفات قضائی در مخفیگاه خود در یکی از مناطق جنوبی پایتخت دستگیر و از محل اختفای وی بیش از یکصد فقره مدرک جعلی از جمله کارت ملی، کارت شناسایی پزشک متخصص و دیگر کارت های هویتی و تعداد زیادی دسته چک خریداری شده کشف شد.

رئیس پلیس فتا تهران بزرگ به شهروندان توصیه کرد: به هیچ عنوان به هویت ها در فضای مجازی اعتماد نکنید و حتماً قبل از انجام هر معامله ای در این فضا از هویت و اعتبار طرف مقابل اطمینان حاصل کنید، همچنین در صورت اطلاع از هر گونه فعالیت مجرمانه در فضای مجازی می توانند

موضوع را از طریق مرکز فوریت‌های سایبری به شماره تلفن ۰۹۶۳۸۰ گزارش www.cyberpolice.gov.ir و یا نشانی پلیس فتا به آدرس کنند.

نتیجه عفت بطن

حضرت آیه الله حاج سید ابوالقاسم کوکبی تبریزی (حفظه الله تعالى)

: می گویند

لد محترم آیه الله مرحوم حاج سید علی اصغر باغمیشه ای در محله

باغمیشه تبریز باغی داشت که قسمت بالای باغ ، مزرعه و محل

گندمکاری بود . نان مصرفی عائله از گندم همان مزرعه تهیه می شد و از

محصولات دیگر باغ هم بقیه مخارج و لوازم خانه ما تاءمین می شد .

وجود باغ و مزرعه ، خود زمینه ای شده بود برای نگهداری حیواناتی از

قییل : گاو و گوسفند و ... و ما از اینها لبنیات مصرفی خود را تاءمین می

کردیم .

از آنجا که والد محترم عالم محل بود در بیشتر مجالس و مهمانیهای محل ،

ایشان را دعوت می کردند و مهمانیها بدون ایشان لطفی نداشت . ایشان

هم معمولاً در مهمانیها دعوت مردم را اجابت کرده و

حضور داشتند ولی کاری می کردند که ظاهراً غیر متعارف و شگفت آور

بود و آن این بود که ایشان از نان و غذای صاحب منزل میل نمی نمودند

و موقع رفتن به مهمانی از نانمنزل خودمان یک عدد نان لواش که از همان مزرعه خودمان تهیّه شد بود با مقداری پنیر که آنهم از حیوانات خودمان بدست آمده بود به دستمال خود می بست و با خود می برد و آنوقت که سفره پهن و ذا آماده می شد و مهمانها مشغول غذا خوردن می شدند والد محترم دستمال خودش را باز می کرد و از نان و پنیر خودش میل می نمود و من با خود می گفتم : این کار یعنی چه ؟ چرا ایشان از غذاهایی که برای مهمانها تهیّه شده استفاده نمی کنند ؟ اینها را فقط دردل می گفتم ولی چیزی به زبان نمی آوردم تا اینکه راز این . مطلب و جواب این چرایی که در دل داشتم بعدها برایم کشف شد . پدرم در بیشتر سالها برای زیارت مرقد مطهرّ ثامن الحجج حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به مشهد مقدّس مشرفّ می شد . در یکی از سفرهای زیارتی که ما هم همراهش بودیم موقع برگشتن از مشهد مقدّس به نزدیکیهای شهر میانه رسیدیم . والد ما به راننده :

فرمودند :

نماز بخوانیم ! راننده گفت : جلوتر . . . رفتیم تا اینکه به نهر آبی رسیدیم که از کنار جاده می گذشت . پدرم وقتی آب را مشاهده کردند و محل را برای وضو گرفتن و ادای نماز مناسب دیدند باز هم به راننده فرمودند : نگهدار . نماز بخوانیم ! اما

. جواب راننده تکرار همان جواب اول بود

خلاصه درخواست توقف برای اداء نماز از طرف والد محترم و امتناع و جواب سربالا از طرف راننده چندین بار بین ایشان رد و بدل شد . پدرم احساس نمود که مسیر آب از کنار جاده بطرف جنوب منحرف می شود و ما از آب فاصله می گیریم بطوری که اگر جلوتر برویم دسترسی به آب نخواهیم داشت . به همین خاطر از روی صندلی اتوبوس حرکت کرد و بصورت نیم خیز با قیافه بسیار جدی و خشمگین خطاب به راننده گفت : (سنه دیرم ساخلا آخی) یعنی : به تو می گویم نگهدار نماز بخوانیم ! تا این حرف از دهان آقا بیرون آمد هر چهار چرخ اتوبوس پشت سر هم پنچر شدند تا آنجا که نزدیک بود اتوبوس واژگون شود . فریاد یا الله و یا امام زمان (عج) از مسافرها بلند شد . گرد و خاک فضا را پر کرد .

بالاخره اتوبوس از حرکت باز ایستاد . راننده آمد و به دست و پای آقا افتاد و شروع کرد به عذرخواهی کردن و در ضمن گفت : آقا من تقصیری ندارم . این شخصی که در کنار من نشسته بود به من می گفت : برو ! گوش به حرف او نده ! بالاخره پائین آمدیم ، آنها که نماز خوان بودند وضو گرفتند و نماز خواندند و آقا هم وضو گرفت و نماز خواند و نشست و در این فاصله راننده و شاگردش مشغول اصلاح چرخهای . اتوبوس شدند

من در اینجا فهمیدم که چرا مرحوم پدرم از غذاهای مهمانیها اجتناب می کرده و جواب آن چرایی که در دل داشتم برای من روشن گردید که اکتفا کردن به یک لقمه نان و پنیری که راه بدست آمدن آن ... بطور مشخص حلال است ، یعنی چه . واینکه در احادیث امامان معصوم علیه السلام تاءکید فراوان بر (عفت بطن و شکم) شده چه نتایج گرانقدری دارد تا آنجا که با یک اشاره یا یک کلمه (به تو می گویم نگهدار !) تمام چرخهای اتوبوس پنچر می شود

پدر مقدس اردبیلی و سیب

محمّد پدر مقدس اردبیلی در روستای «نیار» در اطراف اردبیل، زندگی می کرد، او روزی در جوانی مشغول آبیاری مزرعه خود بود. آبی که به آن جا می آمد سیبی با خود آورد، محمّد آن را برگرفت و خورد ولی ساعتی بعد، از این کرده پشیمان شد، زیرا خود را مالک سیب نمی دانست، مجرای آب را به طرف سربالا پیش گرفت و سرانجام به باغی رسید که شاخه های بعضی از درختان آن به بیرون آمده بود و سیب از آن ها به زمین افتاده بود.

نزد باغبان رفت و حلیت خواست. او گفت که: این باغ مال من و برادرم است، من سهم خود را حلال کردم ولی برادرم در نجف ساکن است و من اختیاری از جانب وی ندارم.

محمد که سخت ناراحت بود به قصد نجف عزیمت کرد تا ضمن زیارت
قبر ائمه از صاحب نصف سیب نیز حلیت بخواهد.

در نجف نزد وی رفت ولی او حلال کردن آن را مشروط بر آن کرد که
محمد با دختر وی وصلت کند و در تعریف دخترش گفت

که وی کر و کور و شل و لال است، محمد که با وسائل آن روز آن همه
راه آمده و با تحمل شداید و سختی ها به نجف رسیده بود برگشتن را
بدون اخذ نتیجه معقول نیافت و تن به قضا داد، عقد جاری شد و شب
زفاف که محمد منتظر یک موجود کر و کور و شل و لال بود، دختر
خوش جمال و صبیح و سالمی را در حجله دید و وقتی از بیماری ها و
نقایصی که پدرش، در حق وی گفته بود، پرسید: دختر مطالب پدر را
چنین تعبیر کرد که: مراد وی از کری نشنیدن حرف های نادرست،
منظور از کوری ندیدن نامحرمان، مقصود از شل بود نرفتن به جاهای

ناباب و مفهوم معنوی لال بودن اجتناب از غیبت و سخن های حرام
است.

مقدس اردبیلی، حاصل این ازدواج و فرزند آن چنان پدری است که در
راه کسب روزی حلال، حتی به خاطر نصف سیب، آن همه سختی ها را
تحمل کرد و مادرش این چنین با فضیلت و دارای کمالات اخلاقی بود.

مقدس اردبیلی طبع شعر نیز داشته و گاهی اشعاری می سروده است و
این اشعار به او منسوب است

ز تنم نمانده مویی که دوصد شرر ندارد

خبری ز سوز عالم دل بی خبر ندارد

شرر است باد نخلی که دمد ز نخل ایمن

شجر نیاز عاشق بجز این ثمر ندارد

مده از خمار بیمم که من از الست مستم

می کهنه ای حریفان غم دردسر ندارد

نفسی ز نفس بگسل نفسی بر آ از دل

همه گر دعا شود لب به خدا اثر ندارد

عاقبت رباخواری

آقا سید مهدی کشفی که از یاران مخصوص میرزا جواد آقا ملکی □ *
تبریزی بود نقل کرد

شبی توی خانه خوابیده بودم ، دیدم که صدای ناله ی سوزناکی از حیاط
می آید.

از بس شدید و سوزناک بود ، هراسان از خواب برخاستم که چه خبر □ □
است

رفتم در را باز کردم، دیدم در این حیاط ما که به این کوچکی است ، یک
. کاروانسرای بزرگی است و دور تا دورش حجره می باشد

و صدا از یک حجره می آید . دویدم پشت حجره هر کار کردم در باز
نشد.

. از شکاف درب نگاه کردم ببینم چه خبر است

دیدم یکی از رفقای ما که اهل بازار تهران است افتاده و به اندازه نصف
کمر انسان، سنگ آسیاب روی او چیده اند

و یک شخص بد هیبت از آن بالا ، توی حلقوم دهان او چیزهایی میریزد.
ناراحت شدم ، هرچه کردم در باز نشد . هرچه التماس کردم به آن
! شخص که چرا به رفیق ما این طور میکنی

اصلا نگفت : تو کی هستی

این قدر ایستادم که خسته شدم برگشتم آمدم توی رختخواب ، □ □
ولی خواب از سرم بکلی پرید . نشستم تا صبح شد

حال نماز خواندن نداشتم . رفتم در خانه میرزا جواد آقا و محکم در □ ♦
زدم .

میرزا جواد آقا از پشت در گفت چه خبره ؟ چه خبره ؟ حالا یه چیزی
بهت نشون دادند نباید که اینطوری کنی

گفتم من همچو چیزی دیدم گفت بله ، شما مقامی پیدا کرده اید. * □
این مکاشفه است آن رفیق بازاری شما ربا خوار بود و در آن ساعت
داشت نزع روح (روح از بدنش کنده) می شد. من تاریخ برداشتم . بعد
کاغذ آمد که آن رفیق ما در همان ساعت فوت کرده است.^{۱۳}

...عاقبت بد جنازه مرد رباخوار را

کتاب شرح حال آیت الله العظمی اراکی ص ۲۹۹^{۱۳}

عاقبت بد جنازه مرد رباخوار را

مرحوم حاج میرزا حسین نوری از حاج میرزا خلیل طهرانی از یکی از شاگردان مرحوم آیت الله وحید بهبهانی چنین نقل می کند:

روزی در صحن شریف حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) پای درس مرحوم آیت الله بهبهانی نشسته بودیم، ناگاه مرد زائر غریبی که لباس اهل آذربایجان را به تن داشت، سراغ آیت الله بهبهانی آمد و سلام کرد و دست ایشان را بوسید و سپس کیسه ای که در آن مقدار زیادی از زیور آلات زنانه بود به ایشان داد و گفت: به هر صورت که می دانید، مصرف نمایید

آیت الله وحید بهبهانی از ایشان سؤال کردند: این ها چیست و کجا بوده؟ آن مرد حکایت عجیبی را درباره این جواهرات برای ایشان نقل کرد آن حکایت چنین است:

من اهل شیروان (یا دربند یا، جایی نزدیک آنجا) هستم چندین سال پیش برای تجارت به بعضی از بلاد روسیه (روسیه قدیم) سفر کردم مال

زیادی هم داشتم روزی به دختری زیبا برخورد کردم که دلم را برد و به خاطر او آرامشم را از دست دادم، کم کم اختیار از دستم خارج شد به سراغ خانواده آن دختر رفتم. خانواده او از سرشناسان و اشراف نصاری بودند اما، به هر حال از دختر آنها خواستگاری کردم، جواب آنها این بود که از نظر ما، تو عیبی نداری جز آنکه هم مذهب ما نیستی، اگر حاضر باشی مسیحی شوی دخترمان را به عقد تو در خواهیم آورد. ناراحت و غمزده از منزل آنها بیرون آمدم، چون برای من شرطی گذاشته بودند که نمی توانستم به آن عمل کنم.

هر چه می گذشت، عشق و محبت من به آن دختر بیشتر می شد به گونه ای که از کار و زندگی باز مانده بودم، چون دیدم کارم به آشفتگی کشیده شده و راهی جز بهم ریختگی زندگی و هلاکت ندارم، راه دو روئی و نفاق و اظهار شرک را در پیش گرفتم، تصمیم گرفتم این کار زشت را انجام دهم. به سراغ آنها رفتم و به ظاهر از اسلام اظهار برائت کردم و رسماً، مسیحی شدم آنها هم دختر خود را به عقد من در آوردند.

مدتی گذشت آتش محبت و عشق من فرو کش کرد و بر کار مذموم خود که می‌دانستم سرانجامی جز آتش جهنم ندارد، سخت پشیمان شدم دائماً خود را بر این کار ملامت می‌کردم و در اندیشه عالم پس از مرگ بودم، نه راهی برای بازگشت به وطن خود داشتم و نه اقامت در آنجا و عمل به آئین مسیحیت برایم آسان بود تکالیف دینی اسلام را کنار گذاشته‌ام بودم دائماً مصائب آن حضرت را بیاد می‌آوردم و گریه می‌کردم همسرم خیلی شگفت زده بود، چون علت گریه های مرا نمی‌دانست، از علت این گریه ها می‌پرسید اما، نمی‌توانستم به او جوابی بدهم

سرانجام روزی با توکل به خدا، تصمیم گرفتم حقیقت را برای او بیان کنم به او گفتم: من به مذهب اسلام، همچنان پای بندم و تنها برای وصال تو، تظاهر به نصرانیت کردم و علت گریه هایم را به او گفتم: وقتی همسرم نام امام حسین (علیه السلام) را شنید بر قلب او نورانیتی ظاهر شد، گویا نام شریف امام حسین (علیه السلام) شیاطین را سوزاند او بلافاصله، اسلام را پذیرفت و مسلمان شد و در گریه بر امام حسین (علیه

السلام) با من همراهی می کرد و سیرت او هم مانند صورتش، دل آرا و باطنش مثل ظاهرش پاک گردید

روزی به او گفتم: بیا و وسائلمان را جمع کنیم و مخفیانه به کربلا برویم تا به آسانی بتوانیم به تکالیف دینی خود (اسلام) عمل کنیم و در آنجا ساکن شویم او پیشنهاد مرا پسندید، قرار شد به کربلا بیائیم، با هم به کربلا آمدیم و مجاور حرم شریف اباعبدالله (علیه السلام) شدیم اما چیزی نگذشت که همسرم به بیماری شدیدی مبتلا شد و از دنیا رفت، خانواده از مرگ فرزندشان آگاه شدند و آمدند او را بردند و به شیوه نصاری تجهیز و او را طبق آئین خود با همه زیور آلاتش در قبرستان نصاری دفن کردند.

غم فراق او خیلی مرا افسرده کرده بود تمام وجودم از غم او آغشته بود، تصمیم گرفتم جنازه او را از قبر در آورم در پاک ترین شهر مسلمانان دفن کنم، نیمه های شب به قبرستان نصاری رفتم قبر همسرم را شکافتم اما در قبر او مردی ریش تراشیده و با شاربهای بلند دیدم خیلی برایم عجیب بود، این کیست که در قبر همسرم دفن شده؟! در فکر بودم که

بدن همسرم چه شده است؟ در همان حال خواب بر چشمانم غلبه کرد
در عالم رویا به من گفتند: دل پاک دار و ناراحت مباش فرشتگان خدا
جسد همسرت را به کربلا بردند و در صحن شریف اباعبدالله (علیه
السلام) پائین پا، نزدیک مناره بلند سبز رنگ، دفن کردند فرشتگان،
زحمت انتقال جنازه او را از تو برداشتند.

خوشحال و شادمان از خواب بیدار شدم و فوراً تصمیم گرفتم به کربلا
برگردم خدای متعال به من توفیق عنایت فرمود که بار دیگر به زیارت
اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بیایم محل قبر را در صحن مطهر پیدا
کردم و سراغ مسئولین صحن مبارک رفتم و پرسیدم چه کسی اینجا
دفن شده است؟ گفتند: یکی از مأموران مالیات حکومت را در اینجا دفن
کرده‌اند خواب خود را برای آنها گفتم آنها قبر را شکافتند داخل قبر
شدم و همانطور که در خواب به من گفته بودند جنازه همسرم را در آنجا
دیدم، زیور آلات او را از او جدا کردم و این همان زیور آلات است که به
شما می‌دهم

آیت الله وحید بهبهانی زیور آلات را قبول کردند و آن‌ها را صرف فقرای
آن بلاد نمودند.

عبرت‌ها

از بعضی از روایات چنین بر می‌آید که یکی از نشانه‌های مؤمنین است
که با شنیدن نام امام حسین (علیه السلام) گریان می‌شوند. این ویژگی
در این بانوی نصرانی در این جریان نمایان شد آیا اگر این گونه روایات
را در کنار این جریان بگذاریم، نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که همه زمینه
های یک ایمان قوی در درون این بانو، فراهم بوده اما چون سنت الهی
این است که بدون ایمان رسمی به دین اسلام کسی به نجات نرسد
حکمت الهی اقتضاء کرده که زمینه ایمان رسمی نیز برای او فراهم شود
و از دنیا برود اما، نباید احتمال زمینه‌های برعکس آن را در خود جدی
بگیریم، بی‌گمان، اگر کسی، به نام، مسلمان و شیعه باشد اما صفات
درون او زمینه‌های کفر باشند حکمت خدا اقتضاء دارد که زمینه‌های

کفر رسمی را نیز برای او فراهم کند ترس از سوء عاقبت چیزی جز
جدی گرفتن این احتمالات خطرناک نیست.^{۱۴}

داستان ربا خوار از بوستان سعدی

ربا خواری از نردبانی فتاد شنیدم هم اندر زمان جان بداد

پسر چند روزی گریستن گرفت دگر با حریفان نشستن گرفت

به خواب اندرش دید و پرسید حال که چون رستی از حشر و نشر سوال

بگفت ای پسر قصه بر من مخوان به دوزخ در افتادم از نردبان

بر اثر ربا ماشینش را از دست داد!

یکی از روحانیون می گفت: در یکی از سفرها که برای تبلیغ عازم بودم به راننده کامیونی برخورد نموده و با او همسفر شدم. در مسیر راه بحث از ربا و رباخواران پیش آمد. فرد مزبور گفت: من روزی مبلغی پول از شخصی به عنوان قرض گرفتم و سودی برای آن قرار داد. نتوانستم به موقع سود آن را پرداخت کنم و فقط اصل پول را برگردانیدم و سود او به عنوان قرض با سود جدید باقی ماند و خلاصه همین طور سود روی سود آمد تا نتیجتاً کامیون را به عنوان سود پول ها از من گرفت و در حال حاضر، من راننده او و او مالک کامیون است، در حالی که اصل پول را به او برگردانیده ام.

داستان کوتاه بقال کم فروش

مرد فقیری بود که همسرش کره می ساخت، آن زن کره ها را به صورت دایره های یک کیلویی می ساخت. مرد آنها را به یکی از بقالی های شهر می فروخت و در مقابل مایحتاج خانه را می خرید. روزی مرد بقال به اندازه کره ها شک کرد و تصمیم گرفت آنها را وزن کند. هنگامی که آنها را وزن کرد، اندازه هر کره ۹۰۰ گرم بود.

او از مرد فقیر عصبانی شد و روز بعد به مرد فقیر گفت: دیگر از تو کره نمی خرم، تو کره را به عنوان یک کیلو به من می فروختی در حالی که وزن آن ۹۰۰ گرم است. مرد فقیر ناراحت شد و سرش را پایین انداخت و گفت: ما ترازویی نداریم و یک کیلو شکر از شما خریدیم و آن یک کیلو شکر را به عنوان وزنه قرار می دادیم. یقین داشته باش که: به اندازه خودت برای تو اندازه می گیریم!

داستان اب و شیر...

رجب خان گوسفندهای زیادی داشت. چوپانی به نام سلیمان هم برای او کار می کرد. سلیمان هرروز صبح، همراه گله به کوه و صحرا می رفت و گوسفندها را می چراند. گوسفندها جلو می افتادند. آرام آرام راه می رفتند و علف های خوشمزه و آبدار را باشتها می خوردند صبح تا شب کار گوسفندها علف خوردن بود و کار سلیمان مراقبت از آنها

غروب که می شد، سلیمان گوسفندها را در جایی جمع می کرد و می گفت: «حالا گوسفندهای خوبم، موقع شیردوشیدن و بعدش هم خوابیدن است.»

گوسفندها بع بع می کردند و سلیمان دست به کار می شد. شیر آنها را می دوشید و در ظرفی می ریخت

هر غروب، رجب خان با قاطر و ارا به اش پیش سلیمان می آمد و می گفت:
«تا می توانی به گوسفندها علف بده تا شیرشان بیشتر شود. خوب
». مواظبشان باش

بعد می رفت و از رودخانه چند سطل آب می آورد. آب را قاطی شیرها
». می کرد و می گفت: «خب... حالا خوب شد

او با این کار می خواست مقدار شیر بیشتر شود و از فروش آن پول
بیشتری بگیرد

سلیمان از کار رجب خان اصلاً خوشش نمی آمد و حرص می خورد. با خود
می گفت: «این کار درست نیست. مردم پول می دهند که شیر بگیرند؛ نه
». !آب رودخانه

مدتی گذشت. یک روز سلیمان با خود گفت: «بهتر است اربابم را نصیحت کنم و بگویم که اشتباه می‌کند. ممکن است از دستم ناراحت شود؛ ولی من باید بگویم

شب، ارباب آمد تا شیرها را ببرد. می‌خواست آب در ظرف‌های شیر بریزد که سلیمان گفت: «معذرت می‌خواهم ارباب! شما آدم عاقل و فهمیده‌ای هستید؛ ولی این کار درست نیست

رجب خان با عصبانیت گفت: «می‌بینم که زبان‌درازی می‌کنی! چه کاری درست نیست؟»

سلیمان با شجاعت گفت: «این که آب قاطی شیر می‌کنی و به مردم می‌فروشی

رجب خان با خشم، سیل‌های کلفتش را با دو انگشت پیچاند و گفت: «تو
«فضولی نکن و به کار خودت برس! من خودم می‌دانم که چه می‌کنم

بعد هم ظرف‌های شیر را برداشت و رفت.

سلیمان خیلی ناراحت شد. ولی با خود گفت: «من که گفتم و وظیفه‌ام را
«انجام دادم. حالا خودش می‌داند

روزها گذشت، دوباره بهار شد. سلیمان مثل همیشه گله را به کوه و
صحرا برده بود. هوا خوب بود. دشت سبز بود و علف‌ها آبدار و خوشمزه
بودند. گوسفندها در دامنه‌ی کوه و می‌دویدند. بع‌بع می‌کردند و
علف‌های تازه می‌خوردند. کم‌کم هوا ابری شد. ابرهای سیاه آمدند و
آسمان را پوشاندند. باران تند گرفت. سلیمان به عمرش چنان بارانی
ندیده بود. باران خیلی شدید بود و در مدت کوتاهی آب از هر طرف

جاری شد. سلیمان فریاد می زد: «تند باشید گوسفندها... باید هر چه
»زودتر از اینجا برویم

بعد باعجله آنها را از دامنه ی کوه پایین آورد. او می خواست گوسفندها
را به جای امنی برساند. باران تند شده بود و صدای رعدوبرق، گوسفندها
را ترسانده بود. سلیمان هرچه تلاش می کرد، نمی توانست آنها را در
یک جا جمع کند. گوسفندها با ترس بعبع می کردند و این طرف و
آن طرف می دویدند.

سلیمان دنبالشان می دوید و فریاد می زد: «کجا می روید؟ بیاید اینجا...
»نترسید

برق شدیدی آسمان را روشن کرد. بعد صدای غرش رعدی همه جا را
لرزاند. گوسفندها از ترس به طرف پایین دره رفتند. جایی که سیل
بزرگی جاری بود. گوسفندها وحشت زده به میان آب دویدند. آب خیلی

زیاد بود و شیب دره تند. سلیمان این طرف و آن طرف می‌دوید تا
گوسفندها را نجات دهد؛ اما سیل، خیلی شدید بود. سلیمان فریاد می‌زد:
«وای... گوسفندهای بیچاره... خدایا چه کار کنم؟ چه سیل
«!وحشتناکی

سلیمان هرچه تلاش کرد. فایده نداشت و همه‌ی گوسفندها را آب با
خود برد.

چندساعتی گذشت. سلیمان، خسته و ناامید روی سنگی نشسته بود و
غصه می‌خورد. در این موقع، اربابش را از دور دید. او دو دستی به سرش
می‌زد و جلو می‌آمد. با ناله گفت: «وای... چه بارانی! چه سیلی!
«گوسفندهایم؟! چرا اینجا نشسته‌ای؟ گوسفندها چه شدند؟

«!سلیمان آهی کشید و گفت: «چه بگویم ارباب! سیل همه را با خود برد

رجب خان محکم به سرش کوبید و فریاد زد: «همه را؟ همه‌ی
«گوسفندهایم را؟»

«!...سلیمان گفت: «بله... همه را

رجب خان فریاد زد: «آخر چرا؟ چرا این‌طوری شد؟ این سیل از کجا
«آمد و بدبختم کرد؟»

سلیمان با ناراحتی گفت: «سال‌ها آب در شیر می‌ریختی و به مردم
می‌فروختی. خدا هم کارت را تلافی کرد. او هم از آسمان آب فرستاد و
«!گوسفندهایت را با خود برد

داستان کم فروشی قوم شعیب

نخستین کسی که پیمانۀ و ترازو را برای مردم ساخت حضرت شعیب علیه السلام بود، قومش پس از مدتی شروع به کم فروشی نمودند، با اینکه به خدای جهان کافر بودند و پیامبر را تکذیب می کردند گناهی تازه، بر افعال شنیع آنها افزوده شد، کالا و اجناس را برای خود کامل وزن می کردند و برای مشتریان کم فروشی و تقلب را روا داشتند، زندگی آنها فراخ بود تا آنکه پادشاه به آنها دستور احتکار و کم فروشی را داد، حضرت شعیب علیه السلام پادشاه و مردم را نصیحت کرد ولی فایده ای نداشت، و به دستور پادشاه، حضرت شعیب علیه السلام و طرفدارانش را از شهر بیرون کردند، عذاب بر آن قوم کم فروش نازل شد و آن زلزله و سایه آتشبار بود و این به معنی گرمای بسیار سخت که از سایه خانه ها و آب هم کسی نمی توانست جان سالم به در برد، پس از آن ابری جمع شد و نسیم خنکی وزیدن گرفت و مردم در زیر آن قطعه ابر گرد آمدند تا از گرما رهایی یابند، چون همگی در سایه ابر جمع شدند شراره های آتش از ابر بارید و زمین هم در زیر پایشان لرزید و همگی

در هم پیچیدند و سوختند، مدت این عذاب را نه روز نوشته اند و شامل
هوای گرم، آبهای داغ و زمین لرزه بود.^{۱۵}

¹⁵ یکصد موضوع پانصد داستان، بخش عذاب

کم فروشی مانع گفتن شهادتین

شخصی به دیگری که ترازو دار و در حال جان دادن بود گفت: بگو: (لا اله الا الله) او گفت: من به گفتن این کلمه قادر نیستم، پرسید چرا؟

گفت زیرا که آن زبانه ترازو، بالای زبان من قرار گرفته و مانع گفتن: (لا اله الا الله) شده! به او گفت: مگر تو حق مردم را به هنگام وزن کردن اشیاء ادا نمی کردی؟

گفت: چرا، ولی گاهی میشد که من متوجه نبودم و مقداری گرد و غبار در میان کفه ترازو بوده و من آن گرد و غبارها را نمیگرفته ام.^{۱۶}

